

نیم نگاه

مادانایان

مجید دلاوی

آنچه در زیر می‌آید توضیح کوتاهی است در اطراف دو موضوع از موضوعاتی که شرق به عنوان اندیشه‌پردازکنی مطرح کرده است. «نقاط ضعف جریان روشنفکری ایران» و «نقد رفتار مردم در انتخابات» را همزمان در کنار هم نشانند گواه بر این است که نگارنده بخشی از ایرادات وارده بر رفتار انتخاباتی و غیرانتخاباتی مردم را ناشی از وجود ضعفی در جریان روشنفکری ایران تلقی می کند.

مخاطب این نوشتار می تواند در همین ابتدا برآشوبد و نهیم زند که اصلاً مگر بر رفتار مردم با فرهنگ و توده آگاه ما – که از قضا هنر نزد آنان است و بس – چه نقدی وارد است که ناشی از جریان روشنفکری باشد یا نباشد؟ از همین رو بر خود لازم می‌دانم اذعان و اعتراف به اینکه نگارنده تافته جدا بغایت نیست و به نکته و نقدی که راجع به مردم و رفتارشان می‌آورد لاجرم در مورد خود او نیز معتبر است.

در آغاز باید مشخص کرد که بار چه مسئولیتی بر دوش روشنفکر سنگینی می‌کند که اگر ره به سلامت ننوید نتیجه‌اش در رفتار مردم جلوه می‌کند؟ با صائب دانستن رای مصطفی ملکیان در باب روشنفکری، می‌توان وظیفه و روشنفکر را در دو عبارت کوتاه ولی بلند «تقریر حقیقت» و «تقلیل مرارت» خلاصه کرد.^۱ بنا بر این نظر روشنفکر باید حقیقت‌های مکشوفه عالمان علوم مختلف را به ساحت ذهن و ضمیر مردم برساند و در کنار این تقریر حقیقت، باید در کاستن از رنج و تقلیل مرارت مردم نیز بکوشد. البته اگر میان این دو وظیفه تلاقی و برخورد پیش آید به طوری که بیان یک حقیقت باعث افزایش درد و رنج مردم شود باز هم بر عهده روشنفکر است که جانب اولی را بگیرد و حقیقت هر چند تلخ را نزد مردم بر آفتاب افکند. این وضعیت دوگانه همان وجه تراژیک زندگی روشنفکری از نگاه مصطفی ملکیان است. به گمانم نقدی که به رفتار مردم ما وارد است یکی از آن حقایقی است که تقریرش نه تقلیل که تکثیر مرارت می‌کند. اما ظاهراً روشنفکران این دیار علی‌الغالب ترجیح می‌دهند این حقیقت را به زبان نیاورند تا دچار آن رجه تراژیک هم نشوند و هر کس به همان راهی برود که می‌رود.

به‌زعم نگارنده ایراد اساسی موجود در میان ما این است که برخلاف آنچه همگان تعارف‌گونه بر زبان می‌رانند، ما ایرانیان چندان هم آگاه و هوشیار و بافرهنگ نیستیم که اگر بودیم قرن‌ها استبداد را بازتولید نمی‌کردیم. به جای انتقاد راه قهر و به جای ائتلاف راه اشعاب را پیش رو نمی‌نهادیم و اجازه نمی‌دادیم طی قرون گذشته حاکمانی حکمرانی ما کنند که در کتاب‌های درسی تاریخ خود بارها و بارها بی لیاقتی و بی کفایتی شان را خواهنده‌ایم و امتحان داده‌ایم، ولی حتی یک بار خود را مواجه این سؤال قرار نداده‌ایم که اگر آن حاکمان اقتدر که گفته می‌شود ناآگاه و نالایق بوده‌اند پس چرا اجداد و نیاکان ما – که

حکم رعیت آن حاکمان را داشته‌اند – خم به ابرو نمی‌آوردند و با تمام وجود سر در کار خویش داشته‌اند هرگز با حکومت درنهیپیداند؟ مگر نه آنکه «والله لا یغیر ما یقوم حتی یمیرا ما یافئسهم». پس لابد ما چندان تمایلی به تغییر نداشته‌ایم که تغییر هم نکرده‌ایم. امروز هم که پوپولست خوناوند دولت جدید رونق گرفته باز هم به این مهم توجه نمی‌کنیم که اگر دولت گرایشات پوپولیستی دارد حتماً می‌داند که مردم هم در پی همین گرایشات هستند. فراموش نکنیم که وعده‌های پنبه‌ها هزار تومانی توانست از میان همین مردم رای میلیونی کسب کند. نمی‌گویم که رای مردم به دولت اصولگرا از سر ناآگاهی بود بلکه حتی رای مردم به دولت اصلاحات هم از این ناآگاهی مصون نبود. چرا که اگر دوم خرداد آگاهانه شکل می‌گرفت هرگز از دل سوم نیز بیرون نمی‌آمد. حرف از ناآگاهی به میان آمد اما نشانختن و انکار این

ناآگاهی بله‌ای بس بزرگتر از اصول موضوع است. این که آدمی نداند و نداند که نداند لاجرم نتیجه‌اش این است که در چهل مرکب ابدالدهر بماند. همه ما گمان می‌کنیم که صاحب‌نظر جمیع علوم و معارف هستیم. چنان در سیاست و فرهنگ و ادب اظهار فضل می‌کنیم که گوی سرامد جهانیانیم اما در میدان عمل به عنوان مثال، هیچ کس انتخابات فرانسه و ماجرای رقابت شیراک و لوین را جدی نمی‌انگارد و می‌شود آنچه شد.

حال اینکه ناآگاهی توده مردم چه رابطه‌ای با جریان روشنفکری دارد، به همان وجه تراژیک زندگی روشنفکری راجع می‌شود. این نقطه ضعف جریان روشنفکری ایران است که گویی شرم دارد از اینکه مردم را نسبت به ناآگاهی شان آگاه سازد. شاید هم سودای محبوبیت و نام‌آوری است که سکوت روشنفکران را باعث می‌شود. اما اینکه اساساً روشنفکر باید محبوب باشد یا نباشد قصه دیگری است و به قول صادق زیباکلام مگر روشنفکر مارادونا است که در پی کسب شهرت برآید؟ مادامی که روشنفکران در پرده ابهام و ابهام سخن بگویند و سر آن نداشته باشند که حقیقتی را فاش نمایند که در پی‌اش فزونی درد و رنج است، اوضاع از همان قرار است که بود. به بیان دیگر تا این ضعف جریان روشنفکری ایران برطرف نشود آن نقد وارده بر رفتار مردم هم برجا خواهد ماند.

نکته آخر اینکه نه سکوت و پرده‌پوشی، تنها نقطه ضعف جریان روشنفکری ایران است و نه ناآگاهی و توهم آگاهی، تنها نقد وارده بر رفتار مردم است و این قصه سر دارژزی دارد.

پی‌نوشت:

۱ – مقاله «تقریر حقیقت، تقلیل مرارت» از کتاب راهی به راهی

ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir

پست الکترونیک info@100years.ir

ارسال مقالات article@100years.ir



صد نکته



صد چهره

تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه قاجار یکی از زنان روشنفکر عصر مشروطیت است که به رغم شاهزاده بودن به همه ابعاد زندگی شاهان قاجار با دیدی انتقادی نگریسته است. خاطرات دست‌نوشته این شاهزاده قاجار توسط دکتر منصوره اتحادیه نظام‌مافی، تحت عنوان «خاطرات تاج السلطنه» در سال‌های گذشته منتشر شده است.

مطالعه این اثر می‌تواند ما را با محرمات و روشنگری ایرانیان و در نهایت مشروطه‌خواهی آنان بیشتر آشنا کند.

چنان‌که از دست‌نوشته‌های تاج السلطنه برمی‌آید اگر از پیشنهادات و نظریات وی در خصوص اداره امور کشور و به‌خصوص زنان استفاده می‌شد، شاید تحول عظیمی در قشر زنان ایران ایجاد می‌شد.

«تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین‌شاه در اواخر سال (۱۳۰۱ ق، ۱۸۸۴ م) از توران السلطنه دخترعموی شاه و به احتمال دختر خسرومیرزا که زنی به غایت دیندار و بر امور اخروی موابط بود زاده شد. . . .^۱

حساسیت تاج السلطنه به اهمیت نقش مادر در پرورش فرزندان و تأثیر پدر در زندگی‌اش در سطر به سطر خاطرات او هویدا است: «نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه‌ام میرده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می‌دادند. ^۲

عصرها را حسب‌المعمول به حضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود می‌رقتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم و به من نوازش می‌کردند و همیشه به من مرحمت می‌کرد. یک پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود: و این دختر خوشگل است و شبیه به شاهزاده‌های فتحعلی‌شاهی است!» من به قدری از پدرم می‌ترسیدم که هر وقت چشمم به او می‌افتاد بی اختیار گریه می‌کردم و هر قدر به من نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. چون من هیچ مردی را بر غیر از پدر نمی‌دیدم در نظم این شخص فوق‌العاده و قابل‌ترس می‌آمد. . . .^۳

تاج السلطنه در بیان وصف شمایل و ظاهر مریی دوران کودکی خود که در تربیت و تهذیب اخلاقی او موجد بود، چنین می‌آورد: «... این زنی بود میانه ۵۰ سال، چهره خیلی سیاه، چشم‌های درشت، قد متوسط، خیلی کمتر صحبت می‌کرد و اگر هم ندرتاً صحبت می‌کرد خیلی خشن و درشت. این دده عزیز من مادر مرا هم بزرگ کرده و به اصطلاح: «دده خامی» را به ارث برده بود [...] خیلی با قدرت و مسلط و تمام اغذیه، اشریه، ماکول، مشربیات، خانه و اختیارات تمام به دست او، با من خیلی مهربان و درباره سایرین خیلی غیور و رسمی بود.

مرا چنان به خودش عادت داده بود که با وجود چهره

وموش و هیکل مهیبی که داشت اگر روزی بر حسب اتفاق از من جدا می‌شد تا شام گرم کرده و به هیچ چیز تسلی پیدا نمی‌کردم. . . .^۴

اما محبت‌های دده عزیزش روح تشنه تاج السلطنه را سیراب نموده و باز هم به زبان به گلایه گشوده و با انتقاد را نحوه تربیت خود می‌نویسد:

«... اما ای کاش من می‌توانستم تمام این محبت‌هایی را که نسبت به دده خود داشتم و در اینجا شرح می‌دهم نسبت به مادر مقدسه خود داشته و در عوض یک سیاه‌غریقل، از مادر خود قصه می‌نمودم. افسوس که خیالات فاسد و اختراعات غلط و بزرگی‌ها و ابهت‌ها و هنر فرشی‌های بیجا بشیرینی محبت مادر و زمان طفولیت را به کام تلخ و بدبینخانه از آغوش مادر قابل‌پرستش دور و جدایم ساخته و من نمی‌توانم به شما برخلاف واقع بنویسم. ^۵

از تربیت اخلاقی را پایه و اساس تحولات مثبت و سازنده یک اجتماع می‌داند و به نقل از ژول سیمون چنین می‌آورد: «هر اصلاح طلب وطن‌دوستی که می‌خواهد معایب کار خود را رفع کرده و هیات جامعه خود را به مراتب کمال برساند؛ باید بداند کلمات مقدسه آزادی، برادری، برابری، دادگری با آن همه تأثیرات دلپذیر که متضمن آن است وقتی مقرون به فایده می‌شود و نتیجه می‌دهد که اساس آن استوار باشد. ما از داشتن حریت، اخوت، مساوات، عدالت وقتی منتفع می‌شویم که صاحب خلق کریم باشیم، تجارب تاریخی، اموال فلائفه و حکما و نظام اساسی هر شریعت و آیین به ما می‌فهماند که: مکرم اخلاق روح کالبد

هر نوع بشر، قوت معنوی اهل عالم، رکن فرزندان و تأثیر پدر در زندگی‌اش در سطر به سطر خاطرات او هویدا است:

«نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه‌ام میرده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می‌دادند. ^۲

عصرها را حسب‌المعمول به حضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود می‌رقتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم و به من نوازش می‌کردند و همیشه به من مرحمت می‌کرد. یک پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود: و این دختر خوشگل است و شبیه به شاهزاده‌های فتحعلی‌شاهی است!» من به قدری از پدرم می‌ترسیدم که هر وقت چشمم به او می‌افتاد بی اختیار گریه می‌کردم و هر قدر به من نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. چون من هیچ مردی را بر غیر از پدر نمی‌دیدم در نظم این شخص فوق‌العاده و قابل‌ترس می‌آمد. . . .^۳

تاج السلطنه در بیان وصف شمایل و ظاهر مریی دوران کودکی خود که در تربیت و تهذیب اخلاقی او موجد بود، چنین می‌آورد: «... این زنی بود میانه ۵۰ سال، چهره خیلی سیاه، چشم‌های درشت، قد متوسط، خیلی کمتر صحبت می‌کرد و اگر هم ندرتاً صحبت می‌کرد خیلی خشن و درشت. این دده عزیز من مادر مرا هم بزرگ کرده و به اصطلاح: «دده خامی» را به ارث برده بود [...] خیلی با قدرت و مسلط و تمام اغذیه، اشریه، ماکول، مشربیات، خانه و اختیارات تمام به دست او، با من خیلی مهربان و درباره سایرین خیلی غیور و رسمی بود.

مرا چنان به خودش عادت داده بود که با وجود چهره

وموش و هیکل مهیبی که داشت اگر روزی بر حسب اتفاق از من جدا می‌شد تا شام گرم کرده و به هیچ چیز تسلی پیدا نمی‌کردم. . . .^۴

اما محبت‌های دده عزیزش روح تشنه تاج السلطنه را سیراب نموده و باز هم به زبان به گلایه گشوده و با انتقاد را نحوه تربیت خود می‌نویسد:

«... اما ای کاش من می‌توانستم تمام این محبت‌هایی را که نسبت به دده خود داشتم و در اینجا شرح می‌دهم نسبت به مادر مقدسه خود داشته و در عوض یک سیاه‌غریقل، از مادر خود قصه می‌نمودم. افسوس که خیالات فاسد و اختراعات غلط و بزرگی‌ها و ابهت‌ها و هنر فرشی‌های بیجا بشیرینی محبت مادر و زمان طفولیت را به کام تلخ و بدبینخانه از آغوش مادر قابل‌پرستش دور و جدایم ساخته و من نمی‌توانم به شما برخلاف واقع بنویسم. ^۵

از تربیت اخلاقی را پایه و اساس تحولات مثبت و سازنده یک اجتماع می‌داند و به نقل از ژول سیمون چنین می‌آورد: «هر اصلاح طلب وطن‌دوستی که می‌خواهد معایب کار خود را رفع کرده و هیات جامعه خود را به مراتب کمال برساند؛ باید بداند کلمات مقدسه آزادی، برادری، برابری، دادگری با آن همه تأثیرات دلپذیر که متضمن آن است وقتی مقرون به فایده می‌شود و نتیجه می‌دهد که اساس آن استوار باشد. ما از داشتن حریت، اخوت، مساوات، عدالت وقتی منتفع می‌شویم که صاحب خلق کریم باشیم، تجارب تاریخی، اموال فلائفه و حکما و نظام اساسی هر شریعت و آیین به ما می‌فهماند که: مکرم اخلاق روح کالبد

هر نوع بشر، قوت معنوی اهل عالم، رکن فرزندان و تأثیر پدر در زندگی‌اش در سطر به سطر خاطرات او هویدا است:

«نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه‌ام میرده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می‌دادند. ^۲

عصرها را حسب‌المعمول به حضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود می‌رقتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم و به من نوازش می‌کردند و همیشه به من مرحمت می‌کرد. یک پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود: و این دختر خوشگل است و شبیه به شاهزاده‌های فتحعلی‌شاهی است!» من به قدری از پدرم می‌ترسیدم که هر وقت چشمم به او می‌افتاد بی اختیار گریه می‌کردم و هر قدر به من نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. چون من هیچ مردی را بر غیر از پدر نمی‌دیدم در نظم این شخص فوق‌العاده و قابل‌ترس می‌آمد. . . .^۳

تاج السلطنه در بیان وصف شمایل و ظاهر مریی دوران کودکی خود که در تربیت و تهذیب اخلاقی او موجد بود، چنین می‌آورد: «... این زنی بود میانه ۵۰ سال، چهره خیلی سیاه، چشم‌های درشت، قد متوسط، خیلی کمتر صحبت می‌کرد و اگر هم ندرتاً صحبت می‌کرد خیلی خشن و درشت. این دده عزیز من مادر مرا هم بزرگ کرده و به اصطلاح: «دده خامی» را به ارث برده بود [...] خیلی با قدرت و مسلط و تمام اغذیه، اشریه، ماکول، مشربیات، خانه و اختیارات تمام به دست او، با من خیلی مهربان و درباره سایرین خیلی غیور و رسمی بود.

مرا چنان به خودش عادت داده بود که با وجود چهره ووموش و هیکل مهیبی که داشت اگر روزی بر حسب اتفاق از من جدا می‌شد تا شام گرم کرده و به هیچ چیز تسلی پیدا نمی‌کردم. . . .^۴

اما محبت‌های دده عزیزش روح تشنه تاج السلطنه را سیراب نموده و باز هم به زبان به گلایه گشوده و با انتقاد را نحوه تربیت خود می‌نویسد:

«... اما ای کاش من می‌توانستم تمام این محبت‌هایی را که نسبت به دده خود داشتم و در اینجا شرح می‌دهم نسبت به مادر مقدسه خود داشته و در عوض یک سیاه‌غریقل، از مادر خود قصه می‌نمودم. افسوس که خیالات فاسد و اختراعات غلط و بزرگی‌ها و ابهت‌ها و هنر فرشی‌های بیجا بشیرینی محبت مادر و زمان طفولیت را به کام تلخ و بدبینخانه از آغوش مادر قابل‌پرستش دور و جدایم ساخته و من نمی‌توانم به شما برخلاف واقع بنویسم. ^۵

از تربیت اخلاقی را پایه و اساس تحولات مثبت و سازنده یک اجتماع می‌داند و به نقل از ژول سیمون چنین می‌آورد: «هر اصلاح طلب وطن‌دوستی که می‌خواهد معایب کار خود را رفع کرده و هیات جامعه خود را به مراتب کمال برساند؛ باید بداند کلمات مقدسه آزادی، برادری، برابری، دادگری با آن همه تأثیرات دلپذیر که متضمن آن است وقتی مقرون به فایده می‌شود و نتیجه می‌دهد که اساس آن استوار باشد. ما از داشتن حریت، اخوت، مساوات، عدالت وقتی منتفع می‌شویم که صاحب خلق کریم باشیم، تجارب تاریخی، اموال فلائفه و حکما و نظام اساسی هر شریعت و آیین به ما می‌فهماند که: مکرم اخلاق روح کالبد

هر نوع بشر، قوت معنوی اهل عالم، رکن فرزندان و تأثیر پدر در زندگی‌اش در سطر به سطر خاطرات او هویدا است:

«نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه‌ام میرده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می‌دادند. ^۲

عصرها را حسب‌المعمول به حضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود می‌رقتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم و به من نوازش می‌کردند و همیشه به من مرحمت می‌کرد. یک پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود: و این دختر خوشگل است و شبیه به شاهزاده‌های فتحعلی‌شاهی است!» من به قدری از پدرم می‌ترسیدم که هر وقت چشمم به او می‌افتاد بی اختیار گریه می‌کردم و هر قدر به من نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. چون من هیچ مردی را بر غیر از پدر نمی‌دیدم در نظم این شخص فوق‌العاده و قابل‌ترس می‌آمد. . . .^۳

تاج السلطنه در بیان وصف شمایل و ظاهر مریی دوران کودکی خود که در تربیت و تهذیب اخلاقی او موجد بود، چنین می‌آورد: «... این زنی بود میانه ۵۰ سال، چهره خیلی سیاه، چشم‌های درشت، قد متوسط، خیلی کمتر صحبت می‌کرد و اگر هم ندرتاً صحبت می‌کرد خیلی خشن و درشت. این دده عزیز من مادر مرا هم بزرگ کرده و به اصطلاح: «دده خامی» را به ارث برده بود [...] خیلی با قدرت و مسلط و تمام اغذیه، اشریه، ماکول، مشربیات، خانه و اختیارات تمام به دست او، با من خیلی مهربان و درباره سایرین خیلی غیور و رسمی بود.

مرا چنان به خودش عادت داده بود که با وجود چهره ووموش و هیکل مهیبی که داشت اگر روزی بر حسب اتفاق از من جدا می‌شد تا شام گرم کرده و به هیچ چیز تسلی پیدا نمی‌کردم. . . .^۴

اما محبت‌های دده عزیزش روح تشنه تاج السلطنه را سیراب نموده و باز هم به زبان به گلایه گشوده و با انتقاد را نحوه تربیت خود می‌نویسد:

«... اما ای کاش من می‌توانستم تمام این محبت‌هایی را که نسبت به دده خود داشتم و در اینجا شرح می‌دهم نسبت به مادر مقدسه خود داشته و در عوض یک سیاه‌غریقل، از مادر خود قصه می‌نمودم. افسوس که خیالات فاسد و اختراعات غلط و بزرگی‌ها و ابهت‌ها و هنر فرشی‌های بیجا بشیرینی محبت مادر و زمان طفولیت را به کام تلخ و بدبینخانه از آغوش مادر قابل‌پرستش دور و جدایم ساخته و من نمی‌توانم به شما برخلاف واقع بنویسم. ^۵

شاهزاده اصلاح طلب

فرامرز کریم‌زاده کلپیر*



هر نوع بشر، قوت معنوی اهل عالم، رکن فرزندان و تأثیر پدر در زندگی‌اش در سطر به سطر خاطرات او هویدا است:

«نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه‌ام میرده و پس از ساعتی دوباره مراجعت می‌دادند. ^۲

عصرها را حسب‌المعمول به حضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود می‌رقتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم و به من نوازش می‌کردند و همیشه به من مرحمت می‌کرد. یک پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود: و این دختر خوشگل است و شبیه به شاهزاده‌های فتحعلی‌شاهی است!» من به قدری از پدرم می‌ترسیدم که هر وقت چشمم به او می‌افتاد بی اختیار گریه می‌کردم و هر قدر به من نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. چون من هیچ مردی را بر غیر از پدر نمی‌دیدم در نظم این شخص فوق‌العاده و قابل‌ترس می‌آمد. . . .^۳

تاج السلطنه با اشاره به نقش زنان حرمسرا در توطئه‌ها و دسیسه‌های درباری به بررسی نقشه قتل پدرش توسط امین السلطنه پرداخته و می‌نویسد: «پدر من عشق پیدا کرده بود به دختر دوازده‌ساله‌ای که خواهر زن او بود. دختر همان

باغبان که دختر اولش شریک سلطنت ایران و دختر دوشم می‌رفت که در شرکت توسعه دهد. . . . خواهر بزرگش به اندازه‌ای حسود و در این موضوع لجوج بود. در اول چون تصور نمی‌کرد میان شاهانه به این سرعت ترقی کند خودش

اسباب بود برای اتصال، پس از اینکه میل را منجر به عشق و نزدیک جنون دید دیوانه‌وار بنای هیاهو را گذاشته شروع به حرکات زنانه کرد. . . . هرچند سلطان را خاضع تر و بیچاره‌تر می‌دید به شدت وحشت نالایی از فزوده ر راه و طریق

معاشرت بیچاره پدرم را با خواهرش مسدود می‌نمود. ^{۱۱} «... خود [را] از گفت‌وگوی روبه‌رو خسته شده این کار را رسمیت داده همین صدراعظم خوش‌نیت (علی‌اصغرخان، امین‌السلطان) را اسباب اصلاح کار قرار

داده اجازه داده بود که با این زن که به اسم پدرش ذکر می‌شد و اولاد باغبان‌باشی می‌گفتند گفت‌وگو کرده به هر نحوی که هست او را رضا نماید که پدرم خواهر او را تزویج نماید. صدراعظم از این پیش‌آمد خوشحال و قبول می‌کند.

در همین ایام هم از اطراف به شاه عرض شده بود که صدراعظم پول گزافی از خارج گرفته مشغول دسیسه‌کاری

است و انوع و اقسام خیانت او نسبت به دولت و ملت کشف شده به سمع سلطان رسیده بود. لیکن یک صدراعظم را

بی‌جهت و وسیله‌ای نمی‌شد کشت یا معزول کرد. در خصوص او هم گفت‌وگوهای زیادی بود که صدراعظم

مقتول و معزول شود. از این طرف صدراعظم وسیله‌ای برای کشف اسرار خفیه برای سلطنتی لازم داشت و تقصیر

ماه‌رخسار بزرگترین وسایل برای او بود. این شخص که امین‌السلطان مملکت و سلطنت بود! این شخص که نام و

جان او و ناموس مملکت در دست او بود. . . در ضمن ماموریت مصلحانه. . . تمام مطالب را از این خانم بیچاره

کشف و این بیچاره زن غفلت از این داشت که در جواب سئوالات بالاخره پرده‌خون‌آلودی به او نشان خواهد داد.

از آنجایی به او نشان این خانم طرف مهر و اعتماد فوق‌العاده پدر من بود، در مواقع خواندن و مطالعه

کاغذجات مهم این زن چراغ پشت‌سر پدر من نگه می‌داشت. پدرم گمان نمی‌کرد می‌تواند اقسام خطوط را

بخواند یا از شدت محبت تصور نمی‌کرد هیچ‌وقت این زن اسرار مملکتی را بروز بدهد چندان در قید نبود و تمام این

کاغذها [را] شب به طور معمولی در اتاق پدرم تنها مطالعه می‌کرد. فردا این صدراعظم در طمینه مذاکرات خود از این

خانم بیچاره استخراج می‌کرد. . . در ضمن اینکه از این طرف مشغول کار بود. دو نفر دختری که با هم خواهر بودند یکی موسوم به فاطمه و دیگری نصرت این دو دختر را محرک شد که به حرمسرا به خدمتکاری آمده، راپرت‌های شبانه‌روز را به او بدهند.

باری منزلی در خارج ترتیب داده، این دختر را صیغه کرده به آن خانه برده‌اند و نقطه‌نظر امین صدراعظم از این خارج

شدن ماه‌رخسار از حرمسرا چه بود؟ عمده مقصودش این بود چون پدر من سلطان است روزها نمی‌تواند از کار

مملکتی سرپیچ شده در انتظار مردم به خانه معشوق رفته مشغول عیش شود. ناچار شب‌ها می‌رود. اگر روز آمد و

شد کرد که این سلطان به رعیت بگوید سلطان شما لایالی. . . . فلان است صبح تا شام کار مملکتی را رها

کرده مشغول تفریح است. این نکته را پدر بیچاره من ملفت شد و شب‌ها بنای مراوده گذاشت. ناچار در شب اثاث

سلطنتی همراه ندارد، مواظب ندارد، تنها یا با یک نفر پی‌خدمت یا یک کالسکه معمولی خواهد رفت و در موقع

آمد و رفت می‌تواند فرصت کرده او را به قتل برساند. در حقیقت فکر اساسی حقیقی کرد از این راه موفق نشد

نمی‌دانم چرا نشد!^{۱۱}

دختر ناصرالدین‌شاه، نقطه‌نظرات خود را در خصوص موضوعات مهم سیاسی و اجتماعی آن عصر در جواب

سئوالات یکی از ارامنه این‌گونه به رشته تحریر در می‌آورد: «در استبداد صغیر «باغد آتوف» که یکی از ارامنه‌های

قفقاز بود و جزء مجاهدین و آزادخواهان ایران بود از چند نفر خانم‌های ایرانی و یکی دو سه نفر از خانواده‌های

سلطنتی به توسط کاغذ سؤال کرده بود. یکی هم به من نوشته بود که مواد او را در اینجا به شما می‌نویسم.

از پرنس محترمه ایرانی خواهشمندم سئوالات ذیل را جواب بدهند.

۱- معنی مشروطه چیست؟

۲- استبداد بهتر است یا مشروطه؟

۳- راه ترقی ایران چیست؟

۴- تکلیف زن‌های ایرانی کدام است؟

۱- معنی مشروطه عمل کردن به شرایط آزادی. ترقی یک ملتی بدون غرض و خیانت.

۲- تکلیف هر ملت ترقی خواهی، استرداد حقوق او است. حقوق خود را به چه قسم می‌توانند مسترد دارند؟ در

موقعی که مملکت مشروطه و در تحت یک «رگلمان» صحیح باشند ترقی از چه تولید می‌شود؟ از قانون. قانون

در چه مواقعی اجرا می‌شود؟ در موقعی که این استبداد برچیده [...] شود پس از این روی مشروطه بهتر از استبداد

است.

۳- صرف‌نظر از غرض‌های شخصی و آنتریک‌های اشتراک‌بین، جلب‌نفع و اثر کردن کارخانجات، ساختن راه‌ها، راه‌های ترانزیت و فلاحات، حفر معادن،

تصحیح بودجه مملکتی، مرتب کردن امور عالیه، قطع حقوق مردمان بیکار بدون استحقاق، اجازه باز کردن روی

۴- تکلیف زن‌های ایرانی، استرداد حقوق خود مانند زن‌های اروپایی، تربیت اطفال، کمک کردن به مردها مانند

زن‌های اروپایی، پاکی و عفت، وطن‌دوستی، خدمت به نوع، طرد کردن تبلی و خانه‌نشینی، برداشتن نقاب. ^{۱۲} *****

مدرس تاریخ مرکز تربیت معلم تبریز

پی‌نوشت‌ها:

۱- اتحادیه نظام مافی منصوره، خاطرات تاج السلطنه، (ج ۱)، تهران، شرکت سهامی خاص (تاریخ ایران) ۷۱، ص الف

۲- همان ص ۸، ۹

۳- همان ص ۱۳

۴- همان ص ۹

۵- همان ص ۹

۶- همان ص ۱۱

۷- همان ص ۲۲

۸- همان ص ۱۶، ۱۷

۹- همان ص ۱۳، ۱۴

۱۰- همان ص ۴۵

۱۱- همان ص ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲

۱۲- همان ص ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱

سال سوم ■ شماره ۸۲۴ *شرق*

تقویم

مذاکرات با شاه و تبعید علما

عین الدوله هر روز که می‌گذرد فشارش را بر بست‌نشینان مسجد افزایش می‌دهد. صبح امروز که سربازها احدی را اجازه ورود به مسجد نمی‌دهند